

تراسوژگی در مسیر زمانمندی: خوانش مفهوم سیالیت در رمان جنسیت گیلان اثر جنت وینترسون از نظر کاترین ملبو

چکیده

تحقیق حاضر مفهوم سیالیت¹ را از منظر آرا فیلسوف معاصر فرانسوی کاترین ملبو² در رمان جنسیت گیلان³ نوشته جنت وینترسون⁴ مورد بررسی قرار می‌دهد. سیالیت درونی از نظر ملبو انسان‌ها را قادر می‌سازد تا بر اساس تجربیات زندگی و تاثیرات محیطی، هویت و ساختارهای ذهنی خود را دگرگون کنند. بدین منظور سیالیت به‌مثابه عنصری اجتناب‌ناپذیر در زمانمندی⁵ و تراسوژگی⁶ مورد بحث قرار می‌گیرد و عامل متغیربودن مفاهیم زمان و هویت است. رابطه‌ی درهم‌تنیده‌ی ذهن و زمان، و زمان و هویت به‌عنوان یکی بودن سیالیت و تراسوژگی نشان داده می‌شود و در تجربه‌ی زمان/هویت، تراسوژگی شخصیت‌های اصلی رمان مورد بررسی قرار می‌گیرند. زمان به‌مثابه سیالیت مطلق⁷ از دیدگاه کاترین ملبو و هویت در مقام تراسوژگی مداوم در جنسیت گیلان مورد تفحص قرار می‌گیرند. زمان به‌عنوان جریان‌ی انعطاف‌پذیر و تغییرپذیر در رمان جنسیت گیلان وینترسون دگرگون می‌شود، می‌شکند، و از نو تعریف می‌شود. ردپای سیالیت و تراسوژگی همانند دو روی یک سکه، و حضور مداوم زمانمندی سیال یا سیالیت مطلق در رمان مورد کاوش قرار می‌گیرند. در نهایت، هویت به‌معنای مشاهده‌ی عبور مداوم خودی به خود دیگر در درون شخصیت‌ها، مفهوم "دیگری"⁸ را از دیدگاه کاترین ملبو در رمان نشان می‌دهد. دیگری موجود در سیالیت یا دگرگونگی بدون تعالی⁹، حضور هرگونه دیگری بیرونی را نفی کرده و سیالیت را روی خودمختار و بدون نیاز به دیگری می‌داند تا جایی که این روند را رهایی‌بخش نشان می‌دهد. ملبو سیالیت را نمایانگر توانایی‌های بنیادین مغز و ذهن برای تغییر و سازگاری با شرایط جدید می‌داند که تاثیرات عمده‌ای در فهم ما از هویت، اختیار، و مسیولیت دارد. پرسش‌های این پژوهش شامل بررسی تغییرات شخصیت‌ها در طول رمان و تحلیل چگونگی انطباق فرآیند هویت‌یابی آن‌ها با تعریف کاترین ملبو از مفهوم سوژه‌شدگی است. همچنین، موضوعات دیگری چون سیالیت هویت، زمان و حافظه و معنای دگرگونی بدون تعالی به‌عنوان مفاهیم کلیدی در آثار جنت وینترسون مورد بررسی قرار می‌گیرد و در رمان مربوطه نشان داده می‌شود. در ادامه، دلایل استفاده از دگرگونی بدون تعالی به‌جای مفاهیم دیگر در این رمان تشریح خواهد شد.

واژگان کلیدی: دگرگونگی بدون تعالی، هویت¹⁰، زمانمندی، تراسوژگی، سیالیت.

1. مقدمه

¹ Plasticity

² Catherine Malabou

³ *Sexing the Cherry*

⁴ Jeannette Winterson

⁵ Temporality

⁶ Trans-subjectivation

⁷ Absolute plasticity

⁸ The other

⁹ Alterity without transcendence

¹⁰ Identity

جنت وینترسون همواره چهره‌ای متمایز و سنت‌شکن در ادبیات معاصر انگلستان بوده است و مفاهیم سیال بودن زمان، هویت، دیگری، و حتی مکان به وفور در آثار او دیده می‌شود. در رمان‌های جنت وینترسون سیال بودن زمان به این معنی است که زمان به جای حرکت خطی و سنتی، در هم‌تنیده است و روایت بین گذشته، حال و آینده در نوسان است. در واقع زمان به شکل سیال به کارگرفته می‌شود تا شخصیت‌های داستان بدون محدودیت زمانی و از طریق احساسات، خاطرات، و یا تجارب شخصیت‌ها روایت شوند. در آثار وینترسون هویت یابی به عنوان روندی سیال و پیچیده ترسیم می‌شود که به‌طور مداوم در حال تحول است. سوژه‌شدگی و یا تعریف فرد از هویت خود نیز از مفاهیم مورد علاقه وینترسون است که این نویسنده با به‌چالش کشیدن مرزهای سنتی میان جنسیت، تمایلات جنسی، و نقش‌های جنسیتی خواننده را به بررسی دوباره مفاهیم هویت و فردیت دعوت می‌کند. نگاه ویژه‌ی او به مقولات بودن، سوژه‌شدگی¹، دیگری، هویت‌یابی²، و زمان در رمان‌هایش جوایز و عناوین متعددی را برای او به ارمغان آورده است که از میان آن‌ها می‌توان به جایزه وایت برد³، جایزه ادبی لامبدا⁴، کسب مقام در میان بیست نویسنده‌ی برتر بریتانیا توسط مجله *گرانتا*⁵، و عنوان یکی از خلاق‌ترین نویسندگان دهه‌ی هشتاد اشاره نمود. وینترسون با استفاده از زمان سیال در رمان‌هایش به شکل عمیق‌تری به موضوعات پیچیده و فلسفی همچون هویت، عشق، جنسیت، حافظه، و سیاست می‌پردازد. رمان *جنسیت گیلز* به طرز مبتکرانه‌ای مفهوم در هم‌تنیده‌ی بدن/هویت را با زمان همراه کرده و تغییر زمانمندی و مکانمندی را در کنار صیوریت هویت‌یابی شخصیت‌های اصلی رمان قرار می‌دهد. هویت شخصیت‌ها با تأثیر از تجربیات، روابط اجتماعی، و تغییرات محیطی به‌طور مداوم دگرگون می‌شوند. علاوه بر این، مفاهیم جنسیت و مخصوصاً زنانگی⁶ به مثابه مفاهیمی غیرذاتگرایانه در این رمان به چشم می‌خورند. زنانگی در مقام مفهومی که در لحظه‌ی تعدی، مرزهای خود را نشان می‌دهد در این رمان وینترسون بسیار مشهود است. تأکید بر تاریخ نیز به معنای روایت و تلفیق اسطوره و واقعیت بر سیالیت موجود در داستان می‌افزاید و مرزهای ذهن، خاطره، و واقعیت را درهم می‌نوردد. وینترسون با به‌چالش کشیدن ساختارهای سنتی روایت، خواننده را به پرسش درباره‌ی معنای زمان و حافظه وادار می‌کند. زمان و حافظه نیز به‌نوبه خود به عنوان سنگ بنای هویت در شخصیت‌های رمان نشان داده می‌شوند.

پرسش‌های این پژوهش عبارتند از چگونگی تحول شخصیت‌ها در طول رمان و چگونگی انطباق نحوه هویت‌یابی آن‌ها با تعریف کاترین ملبو از مفهوم سوژه‌شدگی، نحوه سیال بودن هویت، زمان، و حافظه و همچنین معنای مفهوم دگرگونی بدون تعالی ملبو در رمان جنت وینترسون. از این رو چرایی استفاده از دگرگونی بدون تعالی به جای مفهوم دیگری در رمان توضیح داده خواهد شد. کاترین ملبو فیلسوف معاصر فرانسوی با تلفیق مفهوم سیالیت از علوم شناختی⁷، ساختارشنکی⁸ از نظریات دریدا⁹، و روانکاوی لاکانی و فرویدی¹⁰ انقلابی در فلسفه به وجود آورد. او از پیدایش

¹ Subjectivation

² Identification

³ Whitbread

⁴ Lambda Literary Award

⁵ *Granta Magazine*

⁶ Femininity

⁷ Cognitive science

⁸ Deconstruction

⁹ Derrida

مفهوم سیالیت برای اولین بار در آثار هگل نام برد و اثرات خاصیت سیالیت مغز را در تغییر هویت فرد، بدون استفاده از چیزی و رای مغز، بر هویت‌یابی منطبق نمود. علاوه بر این، ملبو سیالیت را مقدم بر نوشتار می‌داند و معتقد است زمانی که متن هم‌زمان در ساختار شکنی خود نیز به حیات خود ادامه می‌دهد با پدیده سیالیت متن مواجه می‌شویم. در واقع و به طور کلی در آن واحد سه متن در پیش‌رو است که اولی متن اصلی، دومی متن ساختار شکنانه، و سومی متنی است که در دل ساختار شکنی به حیات خود ادامه می‌دهد و خود را به جلو می‌راند. این تقسیم بندی را ملبو به طرز مبدعانه در هویت‌یابی افراد نیز دخیل دانست و برای اولین بار از کلمه‌ی تراسوزگی به جای سوژه‌شدگی استفاده کرد. از دید ملبو، در هر روند نیل به هویت، فرد دست کم با سه "خود"¹ در درونش مواجه است، خودی که در آن لحظه می‌شناسدش و به وجودش آگاه است، خود ساختار شکنی شده‌ی آن، و مشاهده‌گری که بر اینها نظاره‌گر می‌باشد. نظریه‌ی مبتکرانه‌ی دیگر کاترین ملبو به بازتعریف مساله‌ی روان‌زخم² مربوط است به طوری که او با تلفیق عصب شناسی، علوم شناختی، و روانکاوی ادعا می‌کند که روان‌زخم همان سیالیت مخرب³ است که در آن مغز بدون استفاده از عاملی بیرونی، خود را از بین می‌برد و به تبع آن هویت قبلی شخص نیز به معنی واقعی کلمه به طور کامل یا ناقص تغییر می‌کند.

در ادامه، این مقاله ابتدا به پیشینه‌ی تحقیق می‌پردازد و مقاله‌های محققان مختلف را درباره‌ی رمان جنسیت گیلز جنت وینترسون مورد بررسی قرار می‌دهد؛ سپس، فلسفه‌ی کاربردی تحقیق حاضر به روش نوشتار این مقاله خواهد پرداخت بعد از آن چارچوب نظری توضیح داده می‌شود که شامل نظریه‌ی سیالیت و واژگان کلیدی کاترین ملبو فیلسوف معاصر فرانسوی است. قسمت بعدی بررسی سیالیت، زمانمندی، و تراسوزگی در جنسیت گیلز اثر جنت وینترسون با رویکرد ملبویی خواهد بود که تعریف هویت از نقطه نظر شخصیت‌های اصلی رمان را نیز دربرمی‌گیرد. در این مقاله چگونگی تغییرات هویتی شخصیت‌ها نشان داده می‌شود و دلیل سیال بودن هویت، زمان، و حافظه در رمان توضیح داده می‌شود. همچنین روند دگرگونی بدون تعالی ملبو در رمان به‌عنوان تغییر در هویت، بدون نیاز به رجوع به اصول یا نیروهای متعالی و مطلق مورد بررسی قرار می‌گیرد. در آخر، نتیجه‌گیری مقاله از بررسی مفاهیم کلیدی کاترین ملبو در رمان جنسیت گیلز جنت وینترسون ارایه می‌شود.

2. پیشینه‌ی تحقیق

مقالات و رساله‌های زیادی درباره رمان جنسیت گیلز جنت وینترسون نوشته شده است و این رمان از دیدگاه‌های متفاوتی مورد بررسی قرار گرفته است. با این حال این رمان تاکنون از دیدگاه کاترین ملبو و مفاهیم سیالیت، تراسوزگی، و زمانمندی او مورد کنکاش قرار نگرفته است. به طور مثال، امیلی والزاک⁴ در مقاله خود به این رمان اشاره می‌کند و می‌نویسد شخصیت‌هایی مثل زن سگی⁵ در این رمان نشان‌دهنده‌ی «رویه‌ی نوشتار او و به نوعی سیاست روایت‌های

¹⁰ Lacanian and Freudian psychoanalysis

¹ Self

² Trauma

³ Destructive plasticity

⁴ Emilie Walezak

⁵ Dog Woman

جنسیتی» می‌باشد (124). این نویسنده در ادامه به دیدگاه خاص وینترسون درباره‌ی جنسیت می‌پردازد و می‌گوید که جنسیت در رمان وینترسون مفهومی سیال است.

سدا آریکان¹ در مقاله‌ی خود با تاکید بر سیال بودن جنسیت و هویت ادعا می‌کند که «مفهوم دیگری که باید برای توصیف مادرانگی/زنانگی آزاد، قدرتمند، و قوی در رمان جنسیت گیلز جنت وینترسون استفاده شود اصطلاح مادر/زن مجرایی به‌جای فالوسی است» (75). آریکان تایید می‌کند که سبک نوشتار شاعرانه-سیاسی وینترسون در کنار شخصیت‌های زن رمان او نشان‌دهنده‌ی ستیز و مقاومت زن در مقابل نظم نمادین لاکانی است. آریکان، مادر/زن فالوسی فروید را در مقابل مادر/زن مجرایی وینترسون می‌گذارد و زنانگی را در آثار وینترسون مفهومی غیرذات‌گرایانه نشان می‌دهد.

سیتا لاکشمی² در مقاله‌ای به جنسیت هنجاری می‌تازد و تشریح می‌کند که جنت وینترسون در آثار خود به‌ویژه در جنسیت گیلز «نویسنده‌ی جسوری است که مفهوم جنسیت را سیال می‌داند و با تلفیق تاریخ، افسانه، و اسطوره این مطلب را القا می‌کند که جنسیت نیز برساخته از چنین مفاهیمی می‌باشد» (489). لاکشمی اضافه می‌کند که شخصیت‌های موجود در رمان وینترسون در تقلا هستند تا به ورای استانداردهای از پیش تعیین‌شده جنسیتی در جامعه بروند. تلاش شخصیت‌ها در این راستا نه تنها به ارایه‌ی سیالیت مفهوم جنسیت ختم می‌شود بلکه هویت نیز به منزله‌ی امری سیال و غیرثابت نشان داده می‌شود.

پاپاتیا آلکان گنجا³ در مقاله خود به بررسی روند هویت‌یابی و سوژ شدن شخصیت‌ها می‌پردازد و در نهایت به موضوع سیال بودن هویت و جنسیت در رمان جنسیت گیلز وینترسون اشاره می‌کند. او ادعا می‌کند که برای وینترسون جنسیت برساخته از جامعه و فرهنگ است «و اگر جنسیت برساخته‌ای فرهنگی است که بر روی افراد برجسب می‌زند، می‌توان آن را از نو بازتعریف نمود یا به کلی در هم شکست» (33). او به سیالیت زمان و بودن نیز اشاره می‌کند و مفاهیم موجود در رمان وینترسون را چندجانبه و سیال می‌داند.

پال کینتزل در مقاله‌اش به موضوع جنسیت در رمان جنسیت گیلز وینترسون اشاره کرده و تاکید می‌کند که روند هویت‌یابی در این رمان با نظریه‌ی اجراگری جنسیتی جودیت باتلر مطابقت دارد. اضافه بر این، کینتزل استدلال می‌کند که هویت‌یابی در این رمان وینترسون هم با نظریه‌ی اجراگری جنسیتی باتلر و هم با نظریه‌ی روانکاوانه‌ی جنسیتی هم‌پوشانی دارد. کینتزل توضیح می‌دهد که «جوآن کاپژک و چارلز شپردسون جنسیت را نتیجه‌ی حضور سوژه‌ی زبانی در موقعیت ثابت ناکامل بودن می‌دانند» (1). کینتزل نظریه‌ی اجراگری جنسیتی باتلر و نظریات کاپژک و شپردسون را در تضاد کامل با نظریات بنیادگرایانه‌ی هویت می‌بیند.

¹ Seda Arikan

² Seetha Lakshmi

³ Papatya Alkan Genca

ماهی‌نور گزده کاسورکا در مقاله‌اش به عبور شخصیت‌های رمان *جنسیت گیلان* از مرزهای جنسیتی می‌پردازد و ادامه می‌دهد که حضور «زنی بدون نام و پسری بدون اصل و نسب اعتراضی به منطق دوگانه‌نگر ایدیولوژی دکارتی است» (96). کاسورکا استدلال می‌کند که چگونه این شخصیت‌ها اقتدار پدرسالارانه را به چالش می‌کشند و نقش‌های جنسیتی ساخته‌شده را زیر سوال می‌برند. نویسنده مقاله شخصیت‌های زن سگی، جردن، و دوازده شاهزاده‌خانم رقصان را از منظر فمینیستی مورد بررسی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که در این رمان جنت وینترسون ساختارهای جنسیتی ثابت را واژگون می‌کند.

مصطفی کرجا در مقاله‌ای به بحث درباره‌ی دو رمان *شور و جنسیت گیلان* جنت وینترسون می‌پردازد و توضیح می‌دهد که «موقعیت سوژه‌ی حاشیه‌ای شخصیت‌های زن وینترسون به‌عنوان "وصله‌های ناجور" تفاوت قابل‌توجهی در گفتمان‌های آن‌ها ایجاد می‌کند و گذار از نظم نمادین زبان به یک نظم نمادین زنانه را پیشنهاد می‌کند» (85). کرجا در ادامه این مساله را روشن می‌سازد که نویسنده از استعاره‌ها خارج از زمینه‌های اصلی خود نه تنها برای ایجاد طنز، بلکه برای بی‌ثبات کردن نظم منحصربه‌فرد زبانی استفاده کرده است. این نوآوری جنت وینترسون که در بازنمایی تاریخ نگاری استفاده می‌شود، با مبهم گذاشتن تمایز بین آنچه که مجازی و تحت اللفظی است، صورت می‌گیرد.

3. روش شناسی

مطالعه حاضر یک تحلیل دقیق شامل انتخاب و بحث درباره مطالب نظری و توصیفی است و روش پژوهش در این تحقیق، کیفی است و به عنوان مطالعه نظری طبقه‌بندی می‌شود. به همین ترتیب، این تحقیق به‌طور کامل بر مبنای متون علمی خواهد بود، به این معنا که در پژوهش‌های کتابخانه‌ای دانشگاهی، نتایج بر اساس تحلیل داده‌های یک حوزه خاص است. تحقیق حاضر با نگاهی فلسفی از نقطه نظر کاترین ملبو به بررسی مفاهیم سیالیت، تراسوژگی، دیگری، زمانمندی، و سیال بودن هویت در رمان *جنسیت گیلان* اثر جنت وینترسون می‌پردازد. در این تحقیق ابتدا، به طور دقیق و عمیق مفاهیم فلسفی سیالیت، تراسوژگی، و دگرگونی بدون تعالی به‌شکلی که کاترین ملبو در آثار خود به‌کار برده است، توضیح داده خواهد شد. برای این منظور، با بررسی آثار ملبو و واژگان کلیدی سیالیت، تراسوژگی، و دگرگونی بدون تعالی در چارچوب هستی‌شناسی و تراسوژگی انسان نشان داده خواهند شد.

سپس روند سوژه‌شدگی شخصیت‌های رمان و دیدگاه آنها درباره هویت و زمان مورد بررسی قرار می‌گیرند. روش حاضر روشی فلسفی و متنی است و در آن مفهوم ملبویی سیالیت در زمانمندی و تراسوژگی در شخصیت‌های اصلی رمان *جنسیت گیلان* جنت وینترسون نشان داده می‌شود. سپس درهم‌تنیدگی مفاهیم زمان و حافظه مورد بررسی قرار می‌گیرد. روش این تحقیق بر اساس ارایه نقل قول‌هایی از رمان است که در مرحله اول بافت و بستر رمان بررسی می‌شود و در صورت وجود قسمت مبهمی در آن نقل قول توضیح آن ارایه خواهد شد. سپس واژه‌های کلیدی کاترین ملبو در رمان *جنسیت گیلان* بافت‌سازی می‌شوند.

4. چارچوب نظری

کاترین ملبو، فیلسوف و نظریه‌پرداز فرانسوی، مفهومی به نام سیالیت را که کلیدی‌ترین واژه او است از علوم اعصاب به فلسفه وارد کرد. سیالیت، بن‌مایه‌ی تفکرات ملبو به‌شمار می‌رود و ریشه‌ی مفاهیم زمانمندی، تراسوژگی، و دگرگونگی بدون تعالی است. این واژه‌ی کلیدی که یکی از اصلی‌ترین مفاهیم کاترین ملبو است از علوم اعصاب و علوم شناختی وام گرفته شده است. ملبو ادعا می‌کند که سیالیت در مفهوم فلسفی آن برای اولین بار در آثار هگل در روند سوژه‌شدگی مورد بررسی قرار گرفت. با نشان دادن تعریف هگل از سوژه‌شدگی انسان مدرن، ملبو در کتاب *آینده‌ی هگل* می‌گوید که از دیدگاه هگلی «روند سوژه‌شدگی با استحاله‌ی الهی یا استحاله‌ی سوژه‌ی متعالی رابطه دارد» (112). این بدین معناست که از دیدگاه هگل، سوژه‌ی انسانی و سوژه‌ی الهی هر دو خوددیگرساز¹ هستند همانطور که مسیح به‌طور داوطلبانه از سوژه‌ی الهی به سوژه‌ی انسانی تغییر ماهیت داد. ملبو در همان کتاب ادعا می‌کند که این از خودبیگانگی یا خوددیگرسازی سوژه، دال بر وجود نقص یا فقدان نیست بلکه نشان‌دهنده‌ی حضور زمان در لباس مبدل هستی‌شناسی است. به عبارت دیگر، زمان و بودن در نگاه ملبو مفهیمی در هم‌تنیده‌اند که حضور یکی بدون دیگری امکان پذیر نیست. ملبو در مباحث خود تا جایی پیش می‌رود که اذعان می‌کند زمانمندی، «شدنی» است که به صورت خطی جلو می‌رود و در تفسیر استحاله‌ی عیسی می‌گوید: «خداوند خود را به صورت لحظه‌ای مجسم کرد» (119) لحظه‌ای حیاتی که باید می‌گذشت. با این تفاسیر، ملبو مدعی می‌شود که هگل در تفسیر مسیحیت از خودبیگانگی سوژه‌ی انسانی را در کنار سوژه‌ی الهی نهاد. کلایتون کروکت² در پیشگفتار کتاب *سیالیت در غروب نوشتار*³ اثر کاترین ملبو می‌گوید: سوژه «خود را همانند لحظه‌ای از زمان می‌بیند که در آن، او قسمتی یا ظهوری از زمانمندی است که ذاتش در تاریخ رو به اتمام تحقق یافته است» (12). به زبانی دیگر، سیالیت در سوژه‌شدگی زمانمند باعث می‌شود تا سوژه در هر لحظه، خود قبلی‌اش را از نو بسازد. سیالیت در واقع ویژگی فرم در پذیرندگی/دهندگی در آن واحد است که باعث می‌شود بدون نیاز به دخالت «دیگری» از بیرون، روند استحاله در درون خود و به خودی خود صورت پذیرد. در رمان *جنسیت گیلان جنت* وینترسون مفهوم سیالیت و وجود آن به‌عنوان بن‌مایه‌ی ساختار سوژه و زمان و همچنین منشا دگرگونگی بدون تعالی نشان داده خواهد شد.

دومین مفهوم کلیدی کاترین ملبو که در شخصیت‌های رمان و بر اساس نقل قول‌ها نشان داده خواهد شد مفهوم تراسوژگی است. کاترین ملبو با تعریف مفهوم سیالیت و مطرح کردن آن در سوژه‌شدگی به مفهوم جدیدی از سوژه‌شدن دست یافت که آن را تراسوژگی نامید. از دیدگاه ملبو سیالیت و سیالیت دائمی سوژه این‌گونه است که در آن واحد فرد دست کم با سه "خود" در درون خویش مواجه است. اولی، خودی است که از گذشته تا لحظه‌ی کنونی می‌شناسیم، دومی، خودی است که به دلیل مواجهه با اشخاص، دیدگاه‌ها، تجارب، و اتفاقات در حال تبدیل شدن به آن هستیم و در تضاد با خود قبلی است، و سومی، خودی است که به منزله‌ی ناظر، شکاف، یا تَرَک در بین این دو، نظاره‌گر آنهاست. این روند در هر لحظه در حال اتفاق افتادن یا "شدن" در درون سوژه است. پیشوند «ترا» در واژه‌ی تراسوژگی در واقع به مفهوم عبور از خودی به خود دیگری در روند سوژه‌شدگی اشاره دارد و نشان‌دهنده‌ی سیالیت و صیوروت دایمی سوژه‌شدگی است. ملبو در

¹ Self-othering

² Clayton Crockett

³ *Plasticity at the Dusk of Writing*

کتاب با مغز خود باید چه کنیم؟¹ مفاهیم سوژه‌شدگی و سیالیت را مفاهیمی در هم‌تنیده می‌بیند و تصریح می‌کند که «بین طغیان و انهدام فرم، سوژه‌شدگی، سیالیت را به نمایش درمی‌آورد» (82). دلیل استفاده از واژه‌ی "فرم" در دیدگاه ملبو به نظریه‌ی سیالیت مغز در علوم اعصاب و علوم شناختی برمی‌گردد که در آن تمامی هویت انسان‌ها بر ساخته‌ی روند سیالیت در مغز است. ملبو در همان کتاب ادامه می‌دهد که «خود، در واقع سنتز و نتیجه‌ی تمام مراحل در حال شکل‌گیری سیالیت مغز در آن واحد می‌باشد» (58). به همین دلیل ملبو به تبعیت از جوزف لودو² که در کتاب خود سیناپسی³، "خود" را «حاصل‌الگوی ارتباط متقابل سیناپس‌ها و اعصاب می‌داند»⁴ (2)، سوژه را حاصل سیناپس‌ها می‌داند که در واقع فضاهای خالی بین رشته‌های عصبی هستند. از نقطه نظر کاترین ملبو، این فضاهای خالی بین اعصاب در مغز که مشابه تَرَک یا شکاف درون سوژه می‌باشند در واقع ناظر کل روند سوژه‌شدگی در فرد هستند. ملبو در مبحث تراسوژگی تا آنجا پیش می‌رود که سوژه‌شدگی را روند دایمی دگر‌دیسی "خود" می‌داند و تراسوژگی را عبور دایمی از خودی به خود دیگر در نظر می‌گیرد. علاوه بر این، ملبو با نظریه‌ی تامس متزینگر⁴ موافق است که سوژه را نوعی "هیچ ناظر" به ساخت مدل‌هایی از خود می‌داند. متزینگر در کتاب هیچ کس بودن: نظریه خود-مدل‌سازی در سوژه‌شدگی⁵ ادعا می‌کند که «هیچ‌کس تا به حال خودی نداشته و خودی نبوده است. تمام چیزی که تاکنون وجود داشته روند مستمر ساختن مدل‌هایی از خود بوده است که به‌مثابه مدلی توسط سوژه تشخیص داده نشده‌اند. خود، چیزی به‌جز یک روند و پروسه نیست» (1). ملبو با تاکید بر تراسوژگی مستمر سوژه بر این نکته صحه می‌گذارد که «سوژه به‌طور مستمر در حال تراسوژگی خویش است» (8) و در نتیجه تراسوژگی، روند عبور از خود به خودی دیگر در درون سوژه است. این مفهوم با توجه به تغییر و تحول شخصیت‌های رمان و طبق نقل قول‌های موجود در جنسیت گیلز در این تحقیق نشان داده خواهد شد.

آخرین مفهوم مهمی که در رمان جنسیت گیلز جنت وینترسون بستر سازی خواهد شد مفهوم دگرگونگی بدون تعالی ملبو است. ملبو مفهوم "دیگری" را هر چیزی به‌جز "خود" می‌داند و چون در تراسوژگی، دیگری در درون خود است ملبو این دیگری را دیگری یا دگرگونگی بدون تعالی⁶ نامگذاری کرده است. منظور ملبو از دگرگونگی بدون تعالی، "دیگری" در مقام موجودی بیرون از خود سوژه نمی‌باشد و چون در تراسوژگی در هر لحظه، سوژه با دیگری خود در درون خود مواجه می‌شود ملبو آن را دگرگونگی بدون تعالی می‌داند. دلیل استفاده از کلمات "بدون تعالی" نیز اشاره به این نکته دارد که این تغییر یا سیالیت همیشه در "فرم" اتفاق می‌افتد. ملبو ریشه‌ی وجود دیگری را تغییر و دگر‌دیسی می‌داند و تاکید می‌کند که «دگر‌دیسی و تغییر، منشا وجود دیگری می‌باشد» (41). مفهوم "دیگری" در نگاه ملبو از ویژگی دگر‌دیسی برخوردار است که این مفهوم را در افکار ملبو از نظریات دیگر فیلسوفانی چون دریدا و لویناس⁷ متمایز می‌کند. ملبو به وضوح مفهوم دیگری را غرابتِ درونی سوژه می‌داند و می‌گوید «دیگری قبل از هر چیزی غرابتی درونی است که می‌توان آن را عمیق‌ترین راز مکتوم هویت دانست» (42) در واقع مفهوم "دیگری" در دیدگاه کاترین ملبو نزدیک‌ترین

¹ *What Should We Do with Our Brain?*

² Joseph E. LeDoux

³ *Synaptic Self: How Our Brains Become Who We Are*

⁴ Thomas Metzinger

⁵ *Being No One: The Self-Model Theory of Subjectivity*

⁶ Alterity without transcendence

⁷ Levinas

قسمت به "خود" است از آن جهت که دیگری همیشه درونی است و به دیگری خود در درون خود می‌پردازد. همچنین "دیگری" به گونه‌ای دورترین قسمت هویت فرد است چراکه پوشیده‌ترین و ناملموس‌ترین قسمت "خود" تلقی می‌شود و سوژه تنها در روند تراسوژگی خود، با دیگری در درون خود مواجه می‌شود. در این مقاله، مفهوم دیگری در رمان جنسیت گیللاس جنت وینترسون از طریق نقل قول‌های این رمان به‌عنوان دیگری موجود در خود شخصیت‌ها نشان داده خواهد شد و بدین ترتیب دیگری موجود در رمان به عنوان دگرگونگی بدون تعالی ترسیم خواهد شد.

5. جنسیت گیللاس اثر جنت وینترسون درآینه تفکر کاترین ملبو

1.5 سیالیت سوژه

این تحقیق به بررسی مفاهیم سیالیت، زمانمندی، و تراسوژگی در رمان جنسیت گیللاس نوشته جنت وینترسون می‌پردازد و تعاملات میان زمان و هویت از دیدگاه فیلسوف فرانسوی کاترین ملبو را نشان می‌دهد. در کنار این مفاهیم، حافظه نیز به‌عنوان عنصری سیال که در شکل‌گیری هویت نقش دارد، مورد بررسی قرار می‌گیرد. علاوه بر این، مفهوم "دیگری" که به‌عنوان بخشی از هویت فرد مطرح می‌شود، به سیالیت مرتبط می‌گردد و در این چارچوب تحلیل می‌شود.

رمان جنسیت گیللاس دو دوره‌ی زمانی با فاصله‌ی سیصد سال را دربرمی‌گیرد که در یکی، دو شخصیت زن سگی¹ و جردن² در قرن هفدهم و در دیگری دو شخصیت زن کنشگر محیط زیست و نیکلاس جردن³ زندگی می‌کنند. روایت داستان چیزی بین خودنگینامه⁴ و داستانی خیالی و فانتزی⁵ درنوسان است و بحث اصلی رمان هویت‌یابی در حین عبور، رفتن، و یا سفر می‌باشد. حملات شروع داستان با تأکید بر سیالیت زمان و مکان از زبان یکی از شخصیت‌های اصلی داستان توضیح می‌دهند که «هر سفری، سفر دیگری را در درون خود پنهان می‌کند. راه نرفته و خاطرات فراموش شده. سفرهایی هستند که آرزوی ثبت‌کردنشان را دارم. نه آن‌هایی را که انجام داده‌ام، بلکه آن‌هایی را که می‌توانستم انجام دهم، و یا شاید آن‌هایی را که در زمان و مکان دیگری انجام داده‌ام» (2). از ابتدای داستان، زمان در معنای زمانمندی ملبویی در نظر گرفته می‌شود که «طیفی از لحظات کنونی و یا به عبارتی دیگر، حال-آینده می‌باشد» (مارتینون، 38). با نشان دادن تعدد روایت در یک داستان و سیالیت روایت، نویسنده با تلفیق مفاهیم مکان و زمان، چهار شخصیت اصلی داستان را به نوعی تبدیل به دو شخصیت می‌کند. برخلاف فاصله‌ی زمانی سیصد سال بین شخصیت‌ها در سالهای 1649 و 1990 این شخصیت‌ها به‌نوعی باهم یکسان در نظر گرفته شده‌اند. شخصیت‌های قدیمی در درون شخصیت‌های جدید زندگی می‌کنند و به‌وضوح نشان‌دهنده‌ی تراسوژگی شخصیت‌ها هستند همانگونه که کاترین ملبو تراسوژگی را «ضدیت دو نوع خود در درون فرد» (5) می‌داند. در نتیجه مفهوم خود و هویت از اول داستان مفاهیمی شقه‌شده‌اند که با حضور خاطرات افراد، نامنسجم‌تر و سیال‌تر می‌شوند تا جایی که شخصیت زن کنشگر محیط زیست، خود را در لبه‌ی پرتگاه دیوانگی می‌یابد. وینترسون با ایده‌ی حذف زمان نشان می‌دهد که چگونه در این صورت شخصیت‌های زن سگی و زن کنشگر محیط زیست

¹ Dog Woman

² Jordan

³ Nicholas Jordan

⁴ Autobiography

⁵ Fantasy

بر روی هم منطبق می‌شوند. راوی با در کنار هم قرار دادن مفاهیم غیر ثابت و در عین حال در هم تنیده‌ی خود، حافظه، و زمان می‌گوید:

در این سفر، زمان، فضا، و مکان هیچ معنایی ندارند. تمامی زمان‌ها و مکان‌ها قابل دستیابی‌اند. [...] سفر خطی نیست، سفر همیشه به جلو و عقب است. سفر، زمان تقویمی و خطوط و چروک بدن را نفی می‌کند. خود، در هیچ لحظه و هیچ مکانی قرار نگرفته‌است بلکه دقیقاً در لحظه‌ی تقاطع زمان و مکان است که خود می‌تواند تنها برای لحظه‌ای دیده‌شود که از دری عبور می‌کند، دری که به ناگاه ناپدید می‌شود (71).

راوی رمان جنسیت گیللاس در واقع به ویژگی‌ای اشاره دارد که دگر دینی مفاهیم خود، زمان، و مکان از آن جمله است. این ویژگی از دیدگاه کاترین ملبو به مفهوم سیالیت تعبیر می‌شود و «از برگشت‌پذیری جلوگیری می‌کند» (19) بدین معنا که به گذشته برگشتن در ذهن و یا مرور خاطرات نیز نوعی تولید جدید و دوباره است. سیالیت با دربرگرفتن دو مفهوم پذیرندگی/دهندگی در آن واحد معنای جدیدی به مفاهیم زمان، مکان، و هویت می‌دهد. راوی با اشاره به سیالیت زمان، گذشته، حال، و آینده را از دید ناظری بیرونی یکی می‌داند و می‌افزاید تفاوت بین گذشته و حال در این است که «یکی اتفاق افتاده و دیگری اتفاق نیفتاده است» (73). با این حال، راوی این نکته را خاطر نشان می‌کند که این دروغی بیش نیست که «ما فقط می‌توانیم در یک مکان و زمان باشیم» (73) و ادامه می‌دهد که «هر گزاره ای که شامل کلمه‌ی محدود باشد باید به آن با دیده‌ی تردید نگریست» (73). در اینجا راوی با در کنار هم گذاشتن مفاهیم "بودن" و "نبودن" ادعا می‌کند که به دلیل سیالیت مکان و زمان و یا به عبارتی دیگر سیالیت زمانمندی و مکانمندی تمامی سفرها هم‌زمان اتفاق افتاده‌اند. «تمامی سفرها هم‌زمان وجود دارند و بودن در مکانی به منزله‌ی انکار وجود مکانی دیگر نیست حتی اگر آن مکان دیگر دیده یا حس نشود. خارج از چارچوب فهم و درک ما و ورای قوانین زمان روزمره‌ی ما، نبودن دقیقاً برابر با بودن است و تمامی آنچه که هستی در بر ندارد دقیقاً به اهمیت تمامی چیزهاییست که در بر گرفته است» (80). وینترسون با تاکید بر انطباق شخصیت‌های زن سگی و زن کنشگر محیط زیست بر روی هم در صورت حذف زمان، اذعان می‌کند که این وجود داشتن هم‌زمان نه تنها در انسان‌ها و هویت افراد بلکه در اتفاقات نیز ممکن است. در اینجا وینترسون حتی فراتر می‌رود و بودن و نبودن را دارای حقیقت برابر می‌داند. این نوآوری وینترسون که یادآور مفهوم خودسیناپسی جوزف لودو است عمیقاً با تعریف ملبو از هیچ ناظر به‌عنوان سوژه مطابقت دارد. با در نظر گرفتن مفاهیم سیالیت و زمانمندی، می‌توان اظهار کرد که در قلب زمانمندی، رابطه‌ی سوژه و اتفاق یا تصادف مدفون شده است. به عبارتی دیگر، زمان در تعریف خطی آن، اتفاقاتی را به ناظره سوژه شده نشان می‌دهد که در لحظه‌ی تقارن آن زمان و مکان قرار دارند.

ملبو در کتاب *آینده‌ی هگل*¹ به رابطه‌ی بین سیالیت و زمانمندی می‌پردازد و به نکته‌ی ظریفی میان اتفاق یا تصادف و ماده اشاره می‌کند. او می‌گوید: «سیالیت، رابطه‌ی بین ماده² و اتفاق یا تصادف³ را شکل می‌دهد بدین معنی که تصادف یا اتفاق به معنای حضور فرم در لحظه‌ای خاص و به صورتی ویژه است» (12) ملبو توضیح می‌دهد که مفاهیم

¹ *The Future of Hegel*

² Substance

³ Accident

درهم‌تنیده‌ی استمرار-پیامد¹ در واقع در کلمه‌ی تصادف یا اتفاق ظهور می‌یابد. راوی رمان جنسیت گیللاس نیز به مساله‌ی زمان و بودن اشاره می‌کند و می‌گوید:

لحظه‌ای خواهد آمد (اگرچه نمی‌توانیم آن را لحظه بنامیم) زمانی که ما خواهیم دانست (اگرچه در آن لحظه دانستن با بودن تفاوتی نخواهد داشت) که ما قسمتی از تمام چیزها و کسانی هستیم که ملاقاتشان کرده‌ایم و تمام چیزها و کسانی را که دیده‌ایم قسمتی از ما هستند [...] اما ما از درون زمان نمی‌گذریم بلکه زمان از درون ما می‌گذرد [...]. اگر تمام زمان‌ها لحظه‌ی حال هستند هیچ دلیلی وجود ندارد که ما نتوانیم از لحظه‌ی حالی به درون لحظه‌ی حال دیگری قدم بگذاریم (81).

با در نظر گرفتن زمان در معنای "لحظه‌ی آگاهی از حال"، بودن و زمان در رمان هم‌معنا هستند. ملبو نیز با اشاره به نوعی دیگر از زمانمندی در کتاب *آینده‌ی هگل* می‌نویسد: «در حوزه‌ی دیگری، جایی بین بالقوه‌گی و بالفعلی، ما به فرمی دیگر از زمانمندی می‌رسیم که به‌جلو حرکت نمی‌کند [...] این زمان، لحظه‌ی حضور و ظهور است» (19). در حقیقت، در ظهور و حضور هر سوژه در آن واحد، زمانمندی به منزله‌ی "بودن"، خود را خلق، تخریب، و از نو خلق می‌کند. در واقع سیالیت تنها زمانی معنا می‌یابد که مفهوم "تغییر" در میان باشد و کاترین ملبو به‌صراحت اعلام می‌کند که «سیالیت فقط زمانی برانگیخته می‌شود که تغییری در میان باشد» (3). از آنجایی که این تغییر نوعی "شدن" است با مفاهیم زمانمندی و تراسوزگی در ارتباط مستقیم قرار دارد و بودن، شدن، و زمان را درهم‌تنیده نشان می‌دهد. نکته‌ی ظریف در سیالیت «تعادل دقیق بین توانایی تغییر و ایستادگی در مقابل تغییر است» (56) و به همین دلیل است که راوی در رمان جنسیت گیللاس با تاکید بر روی مفهوم زمان اصرار بر این دارد که این زمان است که از درون افراد می‌گذرد. این نوع تغییر که ملبو آن را سیالیت می‌نامد در واقع چیزی جز "بودن" نیست «بودن چیزی جز تغییر نیست» (22) تغییری که «بدون انهدام، جایگزین می‌کند» (19) و در نتیجه در دیدگاه ملبو "بودن" مساوی با سیالیت و تغییر در نظر گرفته می‌شود.

با درک زمانمندی به‌منزله‌ی تراسوزگی، راوی در رمان جنسیت گیللاس توضیحات بیشتری درباره‌ی سیالیت زمان در درون سوژه می‌دهد و می‌گوید: «زندگی باطنی و درونی به ما می‌گوید ما منفرد نیستیم بلکه متعددییم و وجود ما همانند آدمک‌های دست در دست هم و بریده‌شده از کاغذ بی‌شمار است اما برخلاف آن‌ها وجود ما پایانی ندارد. وقتی ما می‌گوییم «من قبلاً اینجا بوده‌ام» شاید منظورمان این است که «من هم‌اکنون اینجایم» اما در زندگی دیگری، زمان دیگری، و در حال انجام کار دیگری» (81). راوی در واقع به تجربه‌ی تعدد و تکثر سوژه در درون خود در هر لحظه اشاره دارد و معتقد است تمام انسان‌ها کم و بیش تجربه‌ی تراسوزگی را به‌طور مستمر در درون خود دارند. در جای دیگری از رمان راوی می‌گوید:

زندگی‌های ما می‌توانند همانند بشقاب‌هایی باشند که در دست‌های پیشخدمتی روی هم گذاشته شده‌اند اما فقط آخرین بشقاب در بالا دیده می‌شود و بقیه زیر آن قرار دارند که ما گاهی به اشتباه آن‌ها را کشف می‌کنیم. زندگی درونی ما از زمانی خالص انباشته شده است که گاهی سریع و گاهی تند تجربه می‌شود و این بستگی به مقدار

¹ Continuation-consequence

رسانایی ما دارد. بنابراین، بعضی انسان‌ها مانند هنرمندان و اساتید معنوی، به زبان علمی، فرارساناهای زمان¹ محسوب می‌شوند (81).

راوی با نشان دادن تفاوت تجربه‌های هنرمندان و افراد معنوی به این موضوع اشاره می‌کند که درک درست هنر و معنویت می‌تواند زندگی افراد و هویت آن‌ها را بهبود ببخشد. با در نظر گرفتن امکان وجود تمامی لحظه‌ها و زندگی‌ها در زمان حال، شخصیت اصلی داستان آشکارا به سیالیت زمان و مکان می‌پردازد. از دید راوی، درک و آگاهی از هنر اصیل می‌تواند فرد را در مواجهه با سیالیت زمان و سیالت وجود خود قرار دهد. راوی در جایی صراحتاً می‌گوید: «وقتی ما در هنر غرق می‌شویم، در واقع ما غرق خارج از وجود خود می‌شویم. ما دیگر در آن لحظه محصور ماده و کالبد فیزیکی خود نیستیم بلکه ماده دقیقاً تبدیل به چیزی که همیشه بود می‌شود: فضای خالی و نور» (82). راوی با تلفیق زمان و مکان، نهایت فهم و درک سوژه را از خود، تراسوژگی می‌داند و آن را لحظات مداوم نظارت بر عبور خودی به خود دیگر در درون خود می‌داند. در آن لحظات به گفته راوی محرک‌هایی مانند هنر، ما را «به جایی می‌برند که هنرمند در آنجا بوده است، به این جای دیگر که ما از مشکلات جاذبه‌رهای می‌بابیم» (107). بنابراین مکان و زمان، و درک حضور خود در دید راوی مفاهیمی در هم تنیده و سیال می‌باشند و درک یکی بدون دیگری بی‌معنا به نظر می‌رسد. هنر اصیل با به وجود آوردن لحظات "شاهد بودن" در واقع دیدگاه جدیدی را به سوژه می‌دهد که در رمان از آن به نوع جدیدی از "بودن" تعبیر شده است. کاترین ملبو این لحظات درک خود در لحظه‌ی شاهد بودن را به تراسوژگی تعبیر می‌کند که در آن سوژه دست کم خود را همانند مشاهده‌کننده‌ای مطلق میان دو نوع از خود در درون خود می‌بیند که با هم در تضاد هستند.

2.5 حافظه سیال و ریپای زمان در شکل‌گیری تراسوژه

کاترین ملبو مفهومی به نام حافظه سیال یا حافظه انعطاف‌پذیر را مطرح می‌کند که بیشتر بر پایه تأثیرپذیری و تغییرپذیری حافظه‌ی انسانی است. او از مفهوم سیالیت استفاده می‌کند تا نشان دهد که چگونه حافظه انسانی قابل تغییر و تحول است. در فلسفه‌ی ملبو حافظه تنها ذخیره‌ای از گذشته نیست بلکه چیزی است که می‌تواند با زمان تغییر کند و شکل بگیرد. از این رو حافظه به عنوان یک فرایند غیر ثابت در نظر گرفته می‌شود که نه تنها می‌تواند گذشته را بازسازی کند بلکه می‌تواند آینده را نیز تحت تأثیر قرار دهد. از دید ملبو رابطه‌ی بین حافظه و هویت باعث می‌شود که هویت انسان هم بر اساس تجربیات گذشته و هم بر اساس توانایی تغییر و سازگاری فرد با شرایط جدید شکل بگیرد. در واقع ملبو ادعا می‌کند که حافظه انسان به دلیل سیال بودن آن نقش اساسی در ایجاد و بازسازی هویت فردی دارد.

فهم و درک خود، زمان، و مکان مطلب مهم دیگری را برای سوژه مطرح می‌کند که مفهوم حافظه است؛ این مقوله با درک سوژه‌شدگی، زمانمندی و مکانمندی در هم آمیخته است. راوی تأکید می‌کند که «شور، توهم، مراقبه، و حتی تجربه‌های خارج از بدن، کلماتی هستند که ما برای توصیف شرایط قوی "فرارسانایی"² استفاده می‌کنیم» (107). راوی تا آنجا پیش می‌رود که ادعا می‌کند بدون حافظه، زمان و در نتیجه خود سوژه نیز از بین می‌رود. به همین دلیل، راوی، بودن

¹ Superconductors for time

² Superconductivity

و نبودن را در کنار هم قرار می‌دهد و "اتفاق افتاده" و "اتفاق نیفتاده" را صرفاً دو حالت یک مفهوم می‌داند. این تعریف دقیقاً با تعریف مفهوم سیالیت در نظریه کاترین ملبو معادل است که وقتی انهدام و آفرینش هم‌زمان در درون چیزی همانند مغز، زمان، مکان، و یا سوژه اتفاق بیفتند آن چیز از خاصیت سیالیت برخوردار است. راوی با در نظر گرفتن سیالیت زمان و حافظه می‌گوید:

من مجبورم اینگونه در نظر بگیرم که کودکی‌ای داشته‌ام، اما نمی‌توانم گمان کنم که فقط آن کودکی‌ای را داشته‌ام که به خاطر می‌آورم. همه‌ی آدم‌ها چیزهایی را به خاطر می‌آورند که هرگز اتفاق نیفتاده‌اند [...] یا ما همگی موجوداتی خیالی و دروغگو هستیم و یا گذشته به صورت چیزی دقیق و مشخص وجود ندارد. من شنیده‌ام که مردم می‌گویند کودکی ما سازنده‌ی ماست. اما کدام کودکی؟ (83)

با کنار هم گذاشتن گذشته و آینده، راوی به سیالیت زمانی اشاره می‌کند و آن را با سیالیت حافظه در هم می‌آمیزد و نشان می‌دهد که طبق گفته‌ی ملبو «سیالیت زمانمندی بر روی مغز حک شده است» (39). راوی با اشاره به سفرش در جستجوی پری کوچکی به نام فورچوناتا¹ با در هم آمیختن زمان و حافظه می‌گوید: «صحنه‌ای که من برایتان توصیف کرده‌ام ممکن است در گذشته یا آینده باشد. من یا واقعا فورچوناتا را یافته‌ام و یا او را خواهم یافت [...] اما او جایی در شبکه‌ی زمان است، همانند یک مختصات، همچنان که من هستم» (84). ملبو نیز با در کنار هم قرار دادن سیالیت و زمانمندی با اعتقاد به این که زمان، سیالیت مطلق است ادامه می‌دهد که زمان در درون خود با نوعی گشودگی سروکار دارد که حاصل وجود زمان‌ها و لایه‌های زمانی مختلف می‌باشد. ملبو می‌گوید: «چیزی که ما می‌خواهیم به‌طور شفاف بیان کنیم وجود زمان‌های مختلف و مقاطع مختلف زمانی است» (191) به عبارت دیگر زمان و زمانمندی جدای از سوژه و حافظه بی‌معنا هستند تا جایی که ملبو مغز را تجسم زمان در بدن می‌داند. زمان، حافظه، مکان، و سوژه‌شدگی همگی مفاهیمی هستند که در رمان جنسیت گیلز جنت وینترسون از سیالیت، صیروت، و قابلیت هم‌زمان خلق/انهدام بهره‌مند هستند. این ویژگی مطابق با تعریف سیالیت کاترین ملبو است که به تعبیری خاصیت دهنده‌ی پذیرندگی هم‌زمان را بدون نیاز به دیگری بیرون از خود نشان می‌دهد. در واقع دیگری سیالیت خود سیالیت است و به همین دلیل دیگری به معنای کسی یا چیزی بیرون از خود در دیدگاه ملبو جایگاهی ندارد. به این دلیل است که ملبو به جای استفاده از کلمه‌ی "دیگری" یا "دگرگونگی" از مفهوم "دگرگونگی بدون تعالی" استفاده می‌کند و اعتقاد دارد که ویژگی دهنده‌ی پذیرندگی هم‌زمان در مفهوم سیالیت، آن را از دیگری موجود در بیرون بی‌نیاز می‌کند. دگرگونگی در نظریه‌ی ملبو فقط و فقط در درون معنا می‌یابد و آن نوع دیگر "خود" در هر لحظه از تجربه‌ی تراسوژگی است. در نتیجه سوژه هم‌زمان در درون خود تجربه‌ی خود و دیگری را توأم دارد. بدین ترتیب دگرگونگی بدون تعالی قسمتی جدانشدنی از سوژه و روند تراسوژگی است.

وینترسون تا جایی پیش می‌رود که تجربه‌ی مداوم تراسوژگی در شخصیت‌های اصلی رمان را همانند نوعی مسخ یا روح‌زدگی نشان می‌دهد. در اصل "دگرگونگی خود نوعی غرابت و بیگانگی در درون است" (نیک‌نژادفردوس،

¹ Fortunata

سجادی، 250). در دوره‌ی دوم رمان که سیصد سال بعد اتفاق می‌افتد، کنشگر محیط زیست در روند تراسوژگی خویش به‌وضوح درباره‌ی مشاهده‌ی خود و دیگری خود در درونش صحبت می‌کند به‌طوری که دیگری او در درونش کسی به‌جز زن سگی سیصد سال پیش نیست. او می‌گوید: «من زنی هستم در آستانه‌ی فروپاشی روانی که دچار توهم شده است. احساس می‌کنم غول آسا و خشن هستم» (108). وینترسون به وضوح "دیگری" را در سوژه‌ها، دیگری‌ای از جنس خود نشان می‌دهد و اعتقاد دارد که عنصر سومی در روند تغییر وجود دارد که رازآلود، نادیدنی، و ناشناخته است؛ این عنصر سوم را می‌توان سیالیت نامید. راوی در رمان جنسیت گیلای با اشاره به روند تغییر در کیمیاگری می‌گوید: «کیمیاگران جمله معروفی دارند که این است: سومین عنصر موجود نیست. این یعنی دگرذیبی عنصری سخیف به طلا روندی است که نمی‌توان آن را ثبت کرد. چرا که کاملاً رازآلود است و هیچکس دقیقاً نمی‌داند که عامل تغییر چیست» (118). وینترسون با نشان دادن اینکه تغییر، روندی درونی است، دیگری بیرونی را نفی می‌کند و دیگری رازآلود درونی را عامل تغییر معرفی می‌کند. این دیدگاه دقیقاً منطبق بر نظریه‌ی دگرگونگی بدون تعالی کاترین ملبو است که می‌گوید: «دیگری، قبل از هر چیزی غرابتی درونی است که می‌توان آن را عمیق‌ترین راز مکتوم هویت دانست» (42). مفاهیم درهم‌تنیده سیالیت، تراسوژگی، زمانمندی، و دیگری غیرمتعالی در مقام تغییر و تشکیل هویت سوژه به‌طور مداوم در رمان دیده می‌شوند. بدین ترتیب هسته مرکزی سوژه زمانمند است و «اگر خود، طبق تعریف ملبو، حاصل لحظات دگرذیبی باشد، هسته‌ی مرکزی "خود" زمانمند است» (نیک‌نژادفردوس، سجادی، 139). در واقع تراسوژگی و سیالیت دو روی یک سکه هستند که دگرگونگی بدون تعالی را در درون خود دارند. مفهوم زمانمندی نیز به‌صورت سیالیت مطلق خود را در رمان جنسیت گیلای نشان می‌دهد و قسمت جدایی‌ناپذیر سیالیت و تراسوژگی است. در رواقع تراسوژگی شیوه‌ای از زیستن و بودن است که به عبور از مرزهای فردیت اشاره دارد و در این رمان وینترسون شخصیت‌ها تصویری از ذهنیت انسان ارایه می‌دهند که همواره در حال تغییر و عبور از مرزهای خود است.

6. نتیجه گیری

از مقاله حاضر می‌توان نتیجه گرفت که راوی در رمان جنسیت گیلای نوشته جنت وینترسون، روند تراسوژگی را از طریق مفاهیم سیالیت زمان و حافظه نشان می‌دهد. با تمرکز بر روی مرزهای نامشخص سوژه‌شدگی، زمانمندی، مکانمندی، دیگری، و حافظه می‌توان ادعا نمود که تمامی این مفاهیم در رمان جنسیت گیلای از ویژگی سیالیت ملبویی برخوردارند. با درکنار هم قراردادن "بودن" و "نبودن"، راوی بر یکی‌بودن این دو پافشاری می‌کند که به دلیل قابلیت هم‌زمان انهدام و خلق درسیالیت، تجربه‌ی "اتفاق افتاده" و "اتفاق نیفتاده" می‌تواند یکی قلمداد شود؛ چیزی که حافظه آن را به طور کاملاً ملموس نشان می‌دهد. در نهایت، مرز نامشخص خیال و واقعیت در رمان، مساله‌ی روایت و "بودن" را درکنار رویا و حقیقت می‌گذارد و خود را به منزله‌ی ناظر و شاهدی بر عبور روایتی از خود در لحظه می‌داند.

دگرگونگی بدون تعالی نیز به مثابه قسمتی از خود در درون سوژه، معنی جدیدی را از "دیگری" در دیدگاه کاترین ملبو نشان می‌دهد که آن را از نظریات دیگر فیلسوفان متمایز می‌سازد. در تراسوژگی و سیالیّت موجود در شخصیت‌های رمان، "دیگری" همیشه در درون خود راوی و در مقابل قسمتی از خود او می‌باشد. بدین صورت که در هر لحظه که راوی به دنبال تعریفی از خود می‌باشد تنها چیزی که برای او معنا دارد ناظر بودن بر تقابل دو تکه از خویش در درون خود است. در نهایت، "خود" برای راوی نظارتی دابمی بر عبور مستمر خودی به خود دیگر است که معادل تعریف تراسوژگی در نظریات کاترین ملبو در نظر گرفته می‌شود. دگرگونگی بدون تعالی نیز در رمان، چیزی جز تعریف و بازتعریف روایتی از طرف سوژه برای "خود" نیست و این مساله وجود دیگری را تا حد خیالی تکرار شونده برای سوژه نشان می‌دهد و او را در مقابل "خود" در درون سوژه می‌گذارد. می‌توان گفت که طبق نظریات ملبو شخصیت‌های رمان جنسیت گیلّاس وینترسون نه تنها به طور فردی دارای هویتی سیال هستند بلکه این سیالیّت از طریق ارتباط با دیگران و شکل دهی به تراسوژگی به طور جمعی نیز تقویت می‌شود.

Trans-Subjectivation through Temporality: Catherine Malabou's Plasticity in Jeanette Winterson's *Sexing the Cherry*

Abstract

Introduction: The present paper means to attentively scrutinize the notion of plasticity in temporality and time in *Sexing the Cherry* and represent the innate temporality in trans-subjectivation which could be regarded as plasticity. In Malabouian perspective, plasticity enables humans to transform their identity and mental structures based on their life experiences and environmental influences. The attempt would be the manifestation of malleable time and identity which unavoidably could be intermingled with the concepts of mind and memory. Contemplating on the conceptualization of plasticity as revealing the relation between accident and substance, plasticity in time, identity formation, and memory would be lime lighted. Temporality as absolute plasticity would be demonstrated while trans-subjectivation and plasticity would be considered as the two faces of a coin. Brain and therefore identity as the incarnation of time and temporality in body express themselves in the novel in which the boundaries of temporality and identity appear blurring. In Winterson's novel, *Sexing the Cherry*, time is transformed, broken, and redefined as a fluid and changeable entity. The notion of the other as the other of the self in the self would be labeled as alterity without transcendence in Catherine Malabou's stance due to the fact that the other is permanently within the subject.

Consequently, alterity without transcendence would be presented as the vital and significant part of plasticity without which the process of plasticity and trans-subjectivation would be flawed. Malabou considers plasticity as representing the brain's fundamental abilities to change and adapt to new situations, which have major implications for our understanding of identity, authority, and responsibility.

Background of Study: Seda Arikan in “Phallic and Vulvic Mothers of Jeanette Winterson: *Oranges Are Not the Only Fruit* and *Sexing the Cherry*” lime lights the roles of the Freudian phallic mother and proposes “another concept that should be used to describe powerful, feminine, securing, un-authoritatively maternal, and freeing mother/woman is vulvic mother/woman instead of phallic” (2018: 75). Considering Winterson's simultaneous poetical-political writing, Arikan spotlights the issue that the female characters in both novels are alternatives to and critiques of Lacanian the symbolic order.

Seetha Lakshmi in “The Myth of Normative Gender” claims that “Jeanette Winterson is one of the daring voices among postmodern queer writers whose works celebrate gender fluidity and queer existence. Winterson abundantly alludes to myths and fairytales as vehicles to express the notion that gender also is constructed like a story or history and it is thus not fixed” (2018: 489). Mentioning the hetero-normative society and the obligatory prearranged gender roles in it, Lakshmi adds that Winterson's characters in *Oranges Are Not the Only Fruit* and *Sexing the Cherry* struggle to go beyond the pre-established standards.

Methodology: The present study provides a close analysis which consists of selection and discussion of theoretical and descriptive material. The research method of the existing research is, thus, qualitative and categorized as theoretical study. Correspondingly, the existing research will be entirely literature-based in that, in the academic library research, the conclusions are based on the analysis of data of a particular area. The narrators' definition of time and their contemplation on temporality would be underscored to express the Malabouean viewpoint on the notion of time. Temporality as the absolute plasticity which could be interwoven with the concept of trans-subjectivation would be featured in the novel and the physical manifestation of trans-subjectivation would be stressed in the relationship between the characters as each other's alter ego, as well.

Conclusion: It could be concluded that the narrator in *Sexing the Cherry* expresses the trans-subjectivity via contemplating on the plasticity of temporality. Not being able to distinguish the distinct boundaries of subjectivity, temporality, locality, and reality, the narrator addresses that the plasticity of temporality embraces all of them. Pondering on time and temporality, the narrator ends up mentioning the equality of the happened and not-happened owing to the fact that whatever has happened is merely a memory which could not be discernible from fantasy. Observing diverse layers of being, the narrator juxtaposes narration and reality, as well.

Keywords: Alterity without Transcendence, Identity, Temporality, Trans-subjectivation, Plasticity.

References

Alkan Genca, Papatya. "Fluid Gender Identities in Jeanette Winterson's *Sexing the Cherry*." *CBU Journal of Social Sciences*, vol. 13, no. 3, 2015, pp. 21-34.

Arikan, Seda. "Phallic and Vulvic Mothers of Jeanette Winterson: *Oranges Are Not the Only Fruit* and *Sexing the Cherry*." *ZFWT: Journal of World of Turks*, vol. 10, no. 1, 2018, pp. 75-93.

Kasurka, M. G. "Blurring The Dichotomous Logic of Modernity in Jeanette Winterson's *Sexing the Cherry*". *Journal of Modernism and Postmodernism Studies (Jomops)*, vol.1. no.2, 2020. pp. 96-104. <https://doi.org/10.47333/Modernizm.2020265826>

Kintzele, Paul. "Gender in Winterson's *Sexing the Cherry*." *CLCWeb: Comparative Literature and Culture* vol. 12 no.3 (2010):

<https://doi.org/10.7771/1481-4374.1544>

Kirca, M. "Jeanette Winterson's Literalizing Metaphors in *The Passion* and *Sexing the Cherry*". *Journal of Narrative and Language Studies*, vol. 9. No.16, 2021. Pp. 85–95. Retrieved from <https://nalans.com/index.php/nalans/article/view/405>

Lakshmi, Seetha. "The Myth of Normative Gender." *Language in India*, vol. 18, no. 3, 2018, pp. 485-493.

LeDoux, Joseph. *Synaptic Self*. Viking, 2002.

Malabou, Catherine. *Ontology of the Accident*. Translated by Carolyn Shread, Columbia University Press, 2012.

---. *Self and Emotional Life: Philosophy, Psychoanalysis, and Neuroscience*. Co-authored with Adrian Johnston, Columbia University Press, 2013.

---. *Plasticity at the Dusk of Writing*. Translated by Carolyn Shread, Columbia University Press, 2010.

---. *The Future of Hegel: Plasticity, Temporality and Dialectic*. Routledge, 2005.

---. *The Heidegger Change*. Translated by Peter Skafish, SUNY Press, 2011.

---. *The New Wounded*. Translated by Steven Miller, Fordham University Press, 2012.

---. *What Should We Do with Our Brain?* Translated by Sebastian Rand, Fordham University Press, 2008.

Martinon, Jean-Paul. *On Futurity*. Palgrave Macmillan, 2007.

Metzinger, Thomas. *Being No One: The Self-Model Theory of Subjectivity*. MIT Press, 2004.

Niknezhadferdos, Hoda. Sadjadi, Bakhtiar. "Seeking Solid Subjectivity Versus Spotting Trans-Subjectivation in Jeanette Winterson's *Gut Symmetries*" *Anafora*, vol. 8, no. 1, 2021, pp. 125 - 148.

Niknezhadferdos, Hoda. Sadjadi, Bakhtiar. "The Mutability of Identity and Trans-Subjectivation in Jeanette Winterson's *Art and Lies*" *IJLLT*, vol. 3, no. 4, 2020, pp. 249 – 256.

Sparrow, Tom. *Plastic Bodies: Rebuilding Sensation After Phenomenology*. Open Humanities Press, 2015.

Vahanian, Noelle. "A Conversation with Catherine Malabou." *Journal for Cultural and Religious Theory*, vol. 9, no. 1, 2008, pp. 1-13.

Walezak, Emilie. "The Fictional Avatar of Mrs. W: The Influence of the Adoptive Mother and the Birth of Jeanette Winterson as a Writer." *Prague Journal of English Studies*, vol. 7, no. 1, 2018, pp. 123-139.

Winterson, Jeanette. *Sexing the Cherry*. Blumsberry, 1989.